

عینیت اجتماعی و دانش

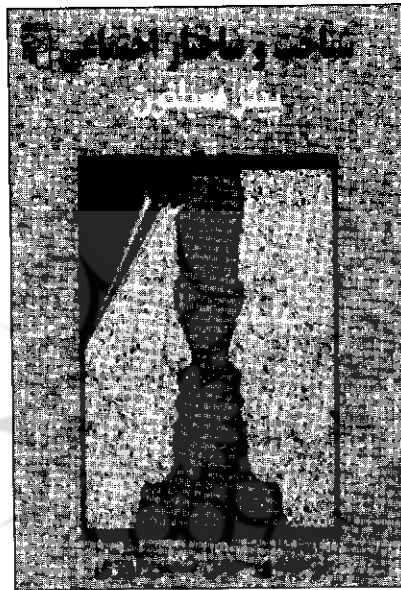
شناخت و ساختار اجتماعی

پیترو همیلتون

حسن شمس آوری

نشر مرکز

○ سید یعقوب موسوی
استادیار دانشگاه الزهرا (س)



مقدمه:

برای جامعه علمی و فرهنگی کشور ما که خود سال‌هاست دست بگریبان انواع تاملات فلسفی و اجتماعی درباره دریافت روشهای شناخت جهان و جامعه و نیز راهیابی به اصول پایدار در قبال بازسازی محیط زندگی عمومی است قطعاً ترجمه و انتشار کتابی در حوزه جامعه‌شناسی معرفتی با عنوان «شناخت و ساختار اجتماعی» اقدامی مسرت‌بخش تلقی می‌شود. ظهور و رشد دانش معرفت‌شناسی در حوزه‌ها و قلمروهای گوناگون تجربه زیادی در کشور ما ندارد. نخستین متفکران و دانش‌ورزان این مرز و بوم موضوع علم، ماهیت حد و مرزهای حقیقی و اعتباری آن را در کانون بررسی‌های فلسفی و کلامی خود قرار داده‌اند. اما حوادث مختلفی مانع از آن شده است که به اولین و مهمترین سؤال هر نوع اندیشه‌ورزی منتظم یعنی خود علم و چگونگی حصول و تکوین آن چنانچه شایسته و لازم است توجه لازم بشود.

اگر معرفت‌شناسی کلامی و اخلاقی توانست به همت و اراده تعدادی از تیزبین‌ترین نخبگان معرفتی جایگاه نسبتاً بلندی را در مجموعه معارف فرهنگی ما کسب نماید، معرفت‌شناسی اجتماعی و یا به تعبیر دیگر جامعه‌شناسی معرفتی هیچ‌گاه نتوانست موضوع واقعی نبوغ و توجه و اهتمام اندیشمندان داخلی قرار گیرد. ناگفته نماند که عمر جامعه‌شناسی معرفتی یا به تعبیر مرتون جامعه‌شناسی علم در خاستگاه جدید آن نیز چندان طولانی نیست. نخستین کسانی که توانستند سنگ بنای لازم را برای تولید انگاره جدید معرفتی برای معرفت‌شناسی جدید فراهم سازند بیشتر در میان متفکران اجتماعی و جامعه‌شناسان اولیه در غرب بوده‌اند. شاید بتوان با همیلتون هم رأی شد که دستاورد روشنگری در بسط تمایل به خردورزی و عقلانیت منجر به شکل‌گیری معرفت‌جدیدی شد که

است. کتاب بدون هیچ‌گونه پیش درآمد یا پیشگفتار ضروری از سوی مترجم محترم منتشر شده است. در صورتی که ارایه تکمله در پایان یا آغاز کار می‌توانست ضمن تأمین هدف زیرنویسی که روشی متداول در ترجمه این قبیل آثار است، خواننده را در بهره‌گیری بیشتر از موضوعات در بسیاری از موارد یاری نماید. نویسنده کتاب طی مقدمه‌ای کوتاه تلاش دارد تا اهم اهداف خود از تألیف کتاب فوق را بازگو کند. و چنانکه متذکر می‌شود قصد او «نه مطالعه فراگیر است و نه از نظر تحلیلی کامل»، بلکه سیری کمابیش خاص در قلمرو این موضوع است. (ص. ۱) همیلتون در این کتاب درصدد است موضوع شناخت و ساختار اجتماعی را در آثار آن دسته از جامعه‌شناسانی بررسی نماید که بیشترین و آشکارترین تأثیر را در این حوزه از خود برجای گذارده‌اند. جامعه‌شناسان و معرفت‌شناسانی که در این کتاب آراء و نظریه‌هایشان مورد توجه قرار گرفته‌اند کمابیش مورد توافق و اجماع نظر صاحب‌نظران حوزه فوق هستند. ویکو، منتسکیو، مارکس، لاکاچ، گلدمن، شلر، وبر، مانهایم، شونتس و هوسرل، کارفینگل، برگر و لاکمان و برخی دیگر از نظریه‌پردازان فلسفی و اجتماعی کسانی بوده‌اند که به نظر نویسنده سهم بیشتری را در طرح و پرورش نظریه‌های معرفتی مسبوق به جامعه به عهده داشته‌اند.

بررسی انتقادی کتاب

در این کتاب و طی ده فصل مستقل سعی شده است تا با رویکردی منتقدانه و بی‌طرفانه و حفظ شبکه تعاملات بین‌معرفتی در میان نویسندگان فوق، دیدگاه و روش فلاسفه و متفکرین فوق‌الذکر ارزیابی شود. همیلتون قبل از آن که هر خواننده مطلع به جامعه‌شناسی معرفتی این انتقاد را متوجه او نماید، خود در مقدمه کتاب به دلایل حذف عده‌ای دیگر از مشهوران

در آن در کنار سهم خرد ذهن و کنش درونی انسان، موضوع عینیات اجتماعی، واقعیات تاریخی و شرایط محیطی نیز در بازتولید دانش و معرفت بشری جدی تلقی شود. تعلق و تمایل انسان روشنگری به توسعه و خردورزی در عرصه‌های گوناگون زمینه‌های ممکن تکوین علوم اجتماعی را را فراهم کرد. «انسان روشنگری دلش در گرو پیشرفته تحول، ناسوتیگری، بشریت، جهان‌میهنی و بالاتر از همه آزادی و حقوق فرد در تعیین اعتقادات و ارزشهایش بود» (ص. ۸) چنین رویکردی منجر به تکوین علم اخلاقی و انسانی نوین شد. علوم فوق با هدف جایگزینی فلسفه اخلاق کلاسیک در صدد بوده‌اند تا به گونه‌ای عقلانی و انسان‌گرایانه و با استفاده از میراث فرهنگ بشری اندیشه‌ها را به کنش، تئوری را به عمل و علم را با تکنولوژی متحد کنند تا بدین ترتیب تغییری در ساختار اجتماع جهان پدید آورند.

معرفی متن

کتاب «شناخت و ساختار اجتماعی» به قلم پیترو همیلتون نویسنده‌ای نه چندان آشنا در کشور توسط آقای حسن شمس‌آوری ترجمه و از طریق نشر مرکز در اختیار نسل جوینده معرفت و دانش قرار گرفته



شالر

شفاف و مدلل بیان نشده‌اند. نوعی کلاف سر درگم تاریخی مانع از آن شده است که همیلتون بتواند موضوع را به خوبی واگویی کند. اشتغال ذهنی نویسنده به پاره‌ای از مباحث و موضوعات سبب می‌شود تا اصل مسئله که همانا ارتباط شناخت و ساختار اجتماعی است در حاشیه قرار گیرد. پیچیدگی مباحث و فنی بودن زبان بررسی سبب شده است تا کتاب فاقد صراحت در موضوع و سادگی در دریافت مباحث جلوه کند. به علاوه معادل‌های انتخاب شده فارسی کتاب در بسیاری از موارد بسیار گنگ و حداقل در ادبیات متداول جامعه‌شناسی ناشناخته‌اند و این خود سبب شده است تا گروه‌های کمتری از علاقه‌مندان بتوانند از محتوای عمیق مباحث استفاده کنند. در بسیاری از موارد نویسنده دچار جای جای موضوعات و اشتباه در تقدم و تاخر در ذکر مسائل می‌شود. تحلیل حوادث جزئی و دور شدن از اصل موضوع روشی است که بعضاً به دنبال خود ملالت و خستگی را برای خواننده همراه دارد. طرح این نکته دلیل بر ناتوانی نویسنده در کنکاش فلسفی و علمی مسئله شناخت نیست. همیلتون خود در جابه‌جای مباحث معتقد به طراحی جامعه‌شناسی معرفتی بری از الگوهای تبیینی و معرفتی فلسفی است. به نظر او ورود فلاسفه در حوزه فوق اگر چه رویداد نیکی تلقی می‌شود اما در فرجام کار باعث عدم تحقق شکل‌گیری معرفتی می‌شود که سازمان جامعه و کارگزاران آن در تولید انگاره‌های آن بیشتر متصور باشند. اما این همه دلیل بر قلت ارزش و اهمیت این اثر نیست. امید است مترجم محترم در تجدید چاپ کتاب با افزایش فصل پیشگفتار و اصلاح پاره‌ای از گزاره‌ها و مفاهیم مبهم کاستی‌های موجود را مرتفع نماید. در ذیل سعی می‌شود چشم‌انداز اصلی مباحث کتاب به اختصار برای خواننده این نقد ترسیم شود.

معرفی و نقد محتوایی ۱- روشنگری

همیلتون بر این نظر است که در عصر روشنگری

در این حوزه اشاره نموده است. به نظر می‌رسد دلایل ذکر شده تنها مقرر خوبی برای همیلتون باشند. و الا با ملاحظه کتاب این سؤال پیوسته مطرح است که چرا نویسنده در پیمودن این مسیر دشوار گزینه‌های خود را تکمیل نموده است. پرداختن به موضوع شناخت و جامعه حداقل در دوران جدید، محمل بررسی بسیاری دیگر بوده است که‌ای بسا سهم آنان کمتر از افراد ذکر شده نیست. حداقل در عالم فلسفه میل، هیوم و لاک از فلاسفه پوزیتیویسم جهد فراوانی در گشایش حلقه پرابهام معرفت‌عینی و ذهنی یا چگونگی ربط ذهن و عین در عالم خارج و نیز اجتماع داشته‌اند. از فیلسوفان دیگر مانند شلینگه باخ و هردر و بسیاری دیگر سخنی به میان نمی‌آوریم. چرا که در این صورت ممکن است گفته شود اگر چنین بود همیلتون باید کتاب خود را به عنوان تاریخ تدوین نظریه‌های شناخت و ساختار اجتماعی تغییر می‌داد. به علاوه در میان جامعه‌شناسان چهره‌های برجسته‌ای مطرح هستند که معمولاً دانشجویان مقدماتی جامعه‌شناسی معرفتی با دیدگاه آنان آشنایند به ویژه مرتن، گورویچ، پارسونز، مید، هیوز، برگر، بورديو، لاکاتوش، مولکی و در این اواخر کسانی مانند هابرماس، گیدنز و ریتزر که هر کدام در رونق زمینه‌های دانش فوق به نحوی سهم داشته‌اند. افزون بر آن خواننده در این کتاب در کنار نقد مبسوط از فلاسفه مارکسیست ارتودکسی یا نئومارکسیست تعریضی حداقل کوتاه بر کار کسانی مانند اشتراوس، فروید، یونگ یا فیلسوفان علم مانند وینچ، کوهن و پوپر نیز نمی‌یابد. درعوض واری کامل موضوع شناخت و ساختار جامعه در متن تحولات دوران نوین در اروپا و به ویژه در آلمان عصر جمهوری وایمار به خوبی دنبال شده است.

اگر علم و معرفت نوعی فعالیت و مهارت ذهنی یا کنجکاوی فنی و دشوار تلقی شوند، بدیهی است دانشی که خود درصدد است تا فرایند فوق را بررسی نماید تا چه میزان ممکن است با انواع مختلف تفسیرها و تدقیقات فلسفی و معرفتی دشوار گرفتار شود. با مطالعه کتاب فوق نخستین جرقه‌ای که ممکن است در ذهن دانش پژوهان تولید شود دشواری طی مسیر معرفت‌شناسی و سرانجام نامعلوم آن است. همیلتون خود اذعان دارد که سختی کار و پیچیده بودن موضوع سبب شده است تا او از بررسی کار دیگران منصرف گردد. به نظر می‌رسد در برابر انبوه مباحث تاریخی، فلسفی و اجتماعی نخوابسته یا نتوانسته است برای انتقال بهتر مواد مورد بررسی خود طبقه‌بندی مؤثری ارائه کند.

روندهای مورد اشاره همیلتون در تبیین جایگاه نظری معرفت‌شناسی چه در دوره معروف به روشنگری، و چه در عصر شکوفایی سرمایه‌داری و رشد عقلانیت و آنگاه در زمانه سربرآوردن شکوفه‌های اعتراض و انکار عقلانیت توسعه‌یافته غربی هیچگاه به گونه‌ای

شاید بتوان با همیلتون هم رأی شد
که دستاورد روشنگری در بسط تمایل به خردورزی و عقلانیت
منجر به شکل‌گیری معرفت جدیدی شد
که در آن در کنار سهم خرد، ذهن و کنش درونی انسان،
موضوع عینیات اجتماعی، واقعیات تاریخی
و شرایط محیطی نیز در باز تولید دانش و معرفت بشری
جدی تلقی شود



گیدنز

آثار دو تن بیش از سایرین در طرح موضوع شناخت و ساختار اجتماعی مؤثر بوده است. «ویکو و منتسکیو چون نویسندگانی شاخص در جهان بینی های روشنفکرانه دوره های خاصی محبوب شدند و با الگوی خود لحن به خصوصی به مباحث گوناگون مجموع موضوعات بخشیدند. آنان با طرح پرسش هایی درباره فرهنگ، جامعه، ساخت سیاسی و تاریخ به شیوه ای معین، نقشی کلیدی در تعریف برخی موضوعات ایفا کردند که علوم اجتماعی پیش نمونه قاعده تاً باید آن را مطالعه کند» (ص. ۱۱) هدف ویکو در تولید کتاب «علم نوین» ابناغ روش نوین در مطالعه تاریخ بشر بوده است.

سهم ویکو در معرفی دانش انسانی جدید و روش تأثیر پذیرفته وی از دینتای که همانا علم روح یا علم فرهنگ است به نظر همیتون آغاز خوبی برای توجه به بنیادهای متفاوت معرفت شناسی علوم انسانی از فلسفه و یا معرفت شناسی علوم طبیعی بوده است. همیتون از منتسکیو با عنوان «ویکوی فرانسوی» یاد می کند. به نظر او «اثر منتسکیو - روح القوانین - محتوای تئوریک جامعه شناسی شناخت او را به صورتی قابل تحسین بیان می کند» (ص. ۱۹) نقد نظریه ویکو و منتسکیو، همیتون را به نتیجه ای می رساند که او پس از بررسی طولانی روند تحول و تغییر جامعه شناسی معرفت در فصل پایانی کتاب در رویکرد معرفت شناسی ما نهیام مشاهده نموده است و آن «نسبیت باوری فرهنگی» به عنوان قاعده فهم معرفت شناسی در علوم انسانی است. اما نکته جالب آن که همیتون علی رغم بها دادن به عصر روشنگری به عنوان سر آغاز تکوین علم انسانی معرفت شناسی جدید در انتهای بررسی معتقد است «روشنگری، جزء استثنایی مهم، عاری از پیامدهای لازم برای جامعه شناسی شناخت بود» (ص. ۲۹)

۲. مارکسیسم

ظاهراً تمایل همیتون به بررسی موضوع شناخت

و ساختار اجتماعی از منظر مارکسیسم تا حد زیادی تأمین شده باشد. چراکه او در طی سه فصل به طور مبسوط آراء مارکس و شاگردان راستین و غیر راستین وی را بررسی کرده است. البته او متوجه بوده است که جامعه شناسی معرفتی مارکسیستی ریشه در انگاره های فلسفی هگل دارد. به ویژه مارکس جوان، سخت شیفته هگل و نگاه تاریخی و دیالکتیکی وی است. البته به غیر از هگل کسانی مانند فوئر باخ و شلینگ نیز در رویکرد مارکس به جهان طبیعی و اجتماعی تأثیرگذار بوده اند. اما در مجموع «مارکس با ارتقاء خود به سطحی فراتر از مکتب نقد انتقادی هگلی های جوان و ماتریالیسم فوئر باخی، توانایی لازم را برای نقد هر دوی این مواضع - به قول خودش «وجدان فلسفی سابق ما» - چون موضوعی «ایدئولوژیک» بدست آورد» (ص. ۴۵) اما سهم بیشتر مارکس در تولید معرفت شناسی جدید اجتماعی به توجه فوق العاده وی به ماتریالیسم تاریخ باز می گردد. به نظر مارکس: «در مراحل اولیه هستی اجتماعی انسان، تولید اندیشه ها و آگاهی «مستقیماً با فعالیت مادی و مرادوات انسان ها که زبان حیرت واقعی شان است، درهم تنیده است» (ص. ۵۰)

در نقطه مقابل فلاسفه ماقبل روشنگری و نیز ایده الیست ها مارکس در ترسیم مدلوات علمی و معرفتی، آگاهی را محصولی کاملاً اجتماعی تلقی می کند. بطوری که به نظر او این قاعده تا آخر حیات انسانی تداوم دارد همیتون به گونه ای موشکافانه دقیق ریزاندیشه های معرفت شناسانه مارکس را در تمام سطوح بررسی می کند. او تلاش دارد نشان دهد که بدون جانبداری از نظرگاه کاملاً مارکسیستی، موفق به شرح جوانب تأثیرگذار جامعه شناسی معرفتی مارکسیستی در دوران پس از مارکس بوده است. اشکال عمده مارکس و بویژه نویسندگان نه چندان عمیق اولیه منافع ماتریالیسم دیالکتیک در تحلیل فرایند معرفت در معنی عام و معرفت شناسی در معنی خاص جامعه شناختی آن، متوجه این موضوع بوده است که عنصر آگاهی، در برابر ماده و ایژه استقلال و آزادی خود را از دست داده است. این مشکل، گئورگ لوکاج را تشویق می کند تا با الهام از ایده های وبر به کار تولید کتاب «آگاهی طبقاتی» بپردازد. «کار لوکاج طرح عناصری بود که مارکس به هر دلیل نتوانسته بود آن ها را لحاظ کرده و حوزه بحث و بغرنجی های آن را گسترش دهد. به این ترتیب وی شالوده ای برای رهیافت های بیشتر، نظام دارتر و کاملاً جامعه شناختی را در راستای تکوین سمت گیری تئوریک مارکسیستی در جامعه شناسی شناخت فراهم کرد» (ص. ۷۱) لوکاج با این نظر مارکس کاملاً توافق دارد که علم اجتماعی بورژوازی صرفاً قوانین جامعه سرمایه داری را «داده شده» فرض می کند و آن را منبای بی چون و چرای روش علمی اش می انگارد. «لوکاج با حرکت از این فرض که آنچه علم اجتماعی بورژوایی را ایدئولوژیک

لوکاج ارزش روش پوزیتیویستی را در عرصه طبیعت کاملاً می پذیرد، اما برای وی کاربرد این روش در عرصه اجتماعی منجر به تبدیل شدن دانش به سلاح ایدئولوژیک می شود



پوپر

مستقیم و غیرمستقیم مکتب کانت یعنی کسانی مانند دیلتای، ریکرت و وبر در پیدایش رویکرد جدید در قبال معرفت‌شناسی جامعه‌شناسانه منجر به ظهور نسلی از فیلسوفان و جامعه‌شناسان شد که در صدد برآمدند اشکالات بنیادین آموزه مارکسیسم ارتدوکسی را با یافتن جایگزین‌های نظری و روشی جدید مرتفع نمایند. در سراسر بررسی آثار و تاملات مؤسسين مکتب انتقادی سایه سنگین کانت و رهیافت روش‌شناختی او ناظر بر قبول کلهایی قابل تعمیم و مقولات ذهنی پیشینی یا حداقل باور به استقلال آگاهی از وجود، مشهود است. اگر نسل اولیه از مارکسیست‌های دو آتشه اقتصادگرا در جستجوی جامعه‌شناسی معرفتی با پیش‌فرض اصالت طبقه و تاریخ در تولید انگاره‌های معرفتی بوده‌اند اکنون نسل جدید کسانی را در دامن خود پرورش داده است که سخت شیفته قدرت خرد انسانی و قانونمندی عقلانیت انتقادی و در نتیجه در عرصه اجتماعی به دنبال معرفت‌شناسی هستند که قادر باشد زوایای پنهان عمل روح یا فرهنگ را به خوبی ادراک کند. از جمله چهره‌های برجسته در تلاوم سنت انتقادی، فیلسوف و جامعه‌شناس معاصر آلمانی یعنی هابرماس است.

«هابرماس برای تکمیل دیدگاه خود از مارکسیسم به عنوان نقد ایدئولوژی و نه علمی اثباتی، به آرای هگلی سمت و سوی جامعه‌شناختی می‌دهد. وی با الهام از سخنرانی‌های هگل در دوره ینا (۶-۱۸۰۳) درباره زبان، ابزار و مالکیت خانواده در حکم سه‌افزار اساسی روح، آن‌ها را به سه مفهوم ارتباط، کار و همکنشی تبدیل کرد تا به جای مفاهیم نیروهای تولید و مناسبات تولید بنشینند. به باور او در واقع مفاهیم مارکس درباره مناسبات و نیروهای تولید محدودتر از آن‌اند که بتوانند به شایستگی جامعه نوین را بررسی کنند. مفاهیمی مناسب‌تر برای تحلیل چارچوب نهادی جامعه باید جای آن را بگیرد، و در این میان مفهوم اصلی همان «همکنشی استوار بر میانجی نمادین»

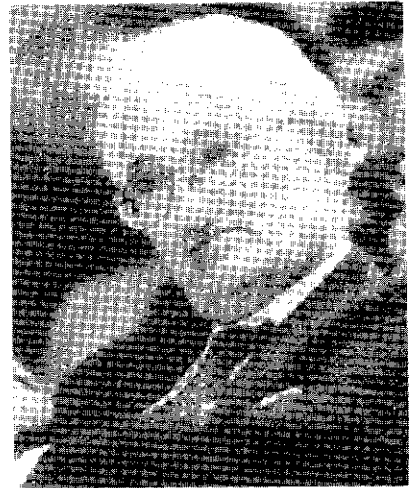
می‌کند غفلت نظام‌دانش از مفهوم کلیت تاریخی است- که موجب می‌شود شیء‌وارگی بت‌واره روابط انسانی به قوانین بی‌زمان بدل گردد. به نقطه‌ای می‌رسد که در آن در می‌یابد که کاربرد الگوی طبیعی، یعنی اثبات‌گرایی در عرصه جامعه، خصلتی ایدئولوژیک دارد». (ص. ۷۴) لوکاج ارزش روش پوزیتیویستی را در عرصه طبیعت کاملاً می‌پذیرد، اما برای وی کاربرد این روش در عرصه اجتماعی منجر به تبدیل شدن دانش به سلاح ایدئولوژیک می‌شود. از این رو شناخت حقیقی، «بری از گنگ‌سازی ایدئولوژیک نظام‌های مفهومی غیرتاریخی بورژوازی، زمانی امکان‌پذیر است که «واقعیات تک افتاده» حیات اجتماعی در هیئت یک کلیت تلفیق شوند تا شناختی مبتنی بر «باز تولید مفهومی واقعیت (اجتماعی) به دست آید». (ص. ۷۳) در تمام فصل سوم آراء لوکاج با دقت و ظرافت قابل تحسینی دنبال می‌شود. به طوری که خواننده نوعی همدلی میان نویسنده و لوکاج در نقد محدودیت‌های معرفت‌شناسی مارکسیستی و پوزیتیویستی مشاهده می‌کند.

مبنایی که لوکاج در نقد تنگناهای معرفت‌شناسی مارکسیستی فراهم کرد، توسط مارکسیست‌های نسل نوین در آلمان عصر وایمار در نیمه اول قرن بیستم دنبال شد. پایه‌گذاران مکتب انتقادی که خود در زمره علاقمندان به روش و مرام مارکسیسم تلقی می‌شدند تحت‌تأثیر نوآوری‌های فلسفی، جامعه‌شناختی و روانشناختی، دریچه‌های دیگری برای اعتلاء جامعه‌شناسی شناخت گشودند. هورکهایمر، آدرنو، مارکوزه و هابرماس هر کدام به شیوه‌ای در صدد تجدیدنظر در ساختمان تئوریک مارکسیسم برآمده و محدودیت‌های معرفت‌شناسی آن را مورد توجه قرار دادند. «همان‌گونه که لوکاج اندیشه بورژوازی و پرولتاریایی را در مقابل هم قرارداده بود، هورکهایمر - که می‌تواند مدعی ابداع عبارت «تئوری انتقادی» و نخستین صورت بیان آن باشد - تئوری سنتی و انتقادی را برابر هم نهاد». (ص. ۹۳)

به نظر همیلتون تئوری انتقادی در مراحل نخستین خود بیش از آن که نظریه معرفت‌شناسی خالص باشد در صدد نقد درونمایه نظام‌های اجتماعی سرمایه‌داری است و بیش از آن که متوجه باز تولید آن‌ها باشد در جستجوی راه‌های اضمحلال آن است. ظاهراً گزاره هورکهایمر، مقصود تئوری انتقادی را کاملاً شرح می‌دهد: «تئوری انتقادی در صورتبندی مقولات خود و همه مراحل اقداماتش، توجه به سازماندهی خردمندانه فعالیت انسانی را به طور کاملاً آگاهانه در پیش می‌گیرد و بر توضیح و توجیه آن همت می‌گمارد. چراکه فقط جویای اهدافی نیست که طبق اشکال موجود حیات قبلاً تجویز شده بلکه به انسان و تمام امکاناتش نظر دارد» (ص. ۹۹)

بدین ترتیب تأثیر آموزه‌های کانت و شاگردان

**اشکال عمده مارکس و بویژه نویسندگان
نه چندان عمیق اولیه مدافع ماتریالیسم دیالکتیک در تحلیل
فرایند معرفت در معنی عام و معرفت‌شناسی
در معنی خاص جامعه‌شناختی آن، متوجه این موضوع بوده است
که عنصر آگاهی،
در برابر ماده و ابژه استقلال و آزادی خود را از دست داده است**



هابرماس



پارسونز

است. هابرماس می‌گوید که در نتیجه می‌توان اساساً بر شالوده نوع ایدئولوژی مشروع‌کننده‌ای که جامعه مورد استفاده قرار می‌دهد، پیکربندی هنجارها، سنن فرهنگی و شیوه‌های ارتباط نمادین نظام‌های اجتماعی را فهمید. در کتاب «شناخت و علاقت بشری» هابرماس، میراث ایده‌الیسم آلمان که مشخصه آشکار آثار اوست، به صورتی نظامدار به اثبات رسیده‌اند.» (ص. ۱۰۴)

۳. جامعه‌شناسان معرفتی

همیلتون فصل‌های دیگر کتاب را به طرح روش‌ها و اندیشه‌های آن دسته از متفکرین در معرفت‌شناسی اختصاص می‌دهد که از اشتهاز بیشتری در عرصه جامعه‌شناسی معرفت برخوردارند. ماکس شلر به عنوان منتقد و مبارز حقیقی اثبات‌گرایی در معرفت‌شناسی و از جمله پایه‌گذاران پدیدارشناسی در صدد است رابطه‌ای میان انگاره مارکسی آگاهی که تعیین اجتماعی یافته و تئوری ایده‌الیستی شناخت برقرار کند به علاوه شلر سخت زیر نفوذ آموزه‌های دیلتای به ویژه فلسفه جهانینی او قرار دارد. رویکرد فوق او را به سمت تأثیر «عامل واقعی» و «عامل معنوی» در جامعه‌شناسی شناخت رهنمون گردانید. اجزاء جامعه‌شناسی شلر عبارتند از معرفت‌شناسی، منطق و روانشناسی رشد. اما سهم جامعه‌شناسی تفسیری یا تفهیمی و بر در پرورش مفاهیم، آموزه‌ها و استدلال‌ات جامعه‌شناسی معرفتی غیرمارکسیستی و اثباتی بسیار وسیع‌تر از آن به نظر می‌رسد که همیلتون بتواند در قالب یک فصل در کتاب خود بدان بپردازد. معیناً وی به سرچشمه‌های روشی تفهیمی و بر و تأثیرپذیری او از کانت و سرانجام اشتیاق و بر به تأسیس جامعه‌شناسی معرفتی بر مبنای تفکیک ساختار جامعه از مقوله معرفت می‌پردازد. در فصل‌های باقی مانده کتاب آراء دورکیم،

مانهایم و پاره‌ای از متفکرین روش پدیدار شناختی بررسی می‌شوند.

جامعه‌شناسی معرفتی دورکیم سرآغاز خود را مدیون دین‌شناسی دورکیم و تبیین وسیع وی از کارکرد دین چه در گذشته و چه در عصر حاضر است. به طوری که مضمون جامعه‌شناسی معرفتی دورکیم در سه کتاب مهم او یعنی «قواعد روش جامعه‌شناسی» و «صور ابتدایی زندگی دینی» نهفته است. «دورکیم تا حدود زیادی تئوری جامعه‌شناسی‌اش را بر زمینه دو سنت متمایز فلسفی بنا گذاشت: روش‌شناسی اثبات‌گر و ارگانیسیسم. اثبات‌گرایی در مقام تجربه‌گرایی‌ای که باز تکرار شده صرفاً بر این قاعده تأکید دارد که تبیین پدیده‌ها باید بر حسب خود پدیده‌ها صورت گیرد و نه با توسل به واقعیات مافوق تجربی. ارگانیسیسم در فرایافت خود از جهان براساس الگوی ارگانیک به فراسوی این دیدگاه رفته و بر رابطه یا همانندی میان جامعه و ارگانیسم‌های زیستی شناختی تأکید دارد.» (ص. ۱۷۴) همیلتون مضامین اصلی جامعه‌شناسی دورکیم یعنی واقعیت عینی پدیده‌ها، بیرونی بودن و نیز اجتماعی بودن آن‌ها را تبیین اصلی جامعه‌شناسی معرفتی او می‌داند.

کارل مانهایم به عنوان مؤسس جامعه‌شناسی شناخت «رابطه‌نگر» کسی است که آوازه زیادی را در دانش خود کسب نموده است. اهمیت کار مانهایم در تقویت جامعه‌شناسی معرفت براساس تجربه و بری و مارکسی است. مانهایم با استفاده از زبان فنی فلسفی سعی داشته است تا بر صیغه غیرتجربی جامعه‌شناسی معرفتی تأکید نماید. کتاب جامعه‌شناسی شناختی شناخت برای مدت‌ها منبع بدیل برای دانش پژوهان حوزه فوق تلقی می‌شد. به نظر مانهایم «اگر قرار بر تأسیس نوعی جامعه‌شناسی فرهنگی با هر درجه‌ای از اعتبار باشد می‌بایست شالوده پیوند بین جهان‌بینی و واقعیت اجتماعی با کفایت علمی درک شود.» (ص. ۱۷۴)

همو با تفکیک انواع معانی «عینی»، «تشریحی»، و «مستند» به استفاده از تحلیل پدیدارشناختی به عنوان روشی اشاره می‌کند که به واسطه آن می‌توان جامعه‌شناسی بشدت نسبت باور را پی نهاد.» (ص ۲۰۷) در کتاب «ایدئولوژی و اتوپیا» مانهایم نظریه جامعه‌شناسی معرفت خود را تکمیل می‌کند. به نظر او «حقیقت مطلق نمی‌تواند خارج از موقعیت اجتماعی. تاریخ ذهن شناسنده موجودیت داشته باشد. آنچه امکانپذیر است، جامعه‌شناسی ارزش‌گذارانه «رابطه‌ای» شناخت است.» (ص. ۲۰۸) سرانجام کتاب با گزارش نهایی همیلتون تحت عنوان نتایج خاتمه می‌یابد. این فصل خطوط اصلی کار و فرازهای بنیادی جامعه‌شناسی معرفتی را بدون نوآوری قابل توجه در طرح موضوع شامل می‌شود.

روندهای مورد اشاره همیلتون در تبیین جایگاه نظری معرفت‌شناسی چه در دوره معروف به روشنگری، و چه در عصر شکوفایی سرمایه‌داری و رشد عقلانیت و آنگاه در زمانه سر برآوردن شکوفه‌های اعتراض و انکار عقلانیت توسعه یافته غربی هیچگاه به گونه‌ای شفاف و مدلل بیان نشده‌اند